



تافته جدا بافته در میان یاران مصدق

این مرد باید ارزش ویژه‌ای داشته باشد که هم‌نشین آنجانی بزرگانی گردد.

درگیرودار پیروزی حش ملی کردن صنعت نفت و نخست‌وزیری دکتر مصدق، در یکی از تغییرهای کابینه، دکتر صدیقی به وزارت پست و تلگراف و پس از قیام ملی سی‌تیر به وزارت کشور گمارده شد.

در آن هنگام این‌گرنش در ذهن من جلوه‌ای مانند دیگر گرنش‌ها داشت. اما هنگامیکه کودتای بیست‌وهشتم بر داد رخ داد و دکتر مصدق از خانه‌اش بیرون آمد و سپس خود را در اختیار کودتاگران قرار داد و خبر یافتم دکتر صدیقی یکی از دوسنی بوده که در آن هنگامه، سخت، لحظاتی دکتر مصدق را ترک نکرده و وفادارانه با او مانده و به زندان رفته است. برای سیه‌آفرین گفتم:

● فردوم که بود؟

دکتر شایگان بود. از آن هنگام دکتر صدیقی به زندان افتاد. من از شامگاه روز سیاه بیست‌وهشتم برداد. گریخته از جنگ کودتاگران، خانه‌به‌خانه می‌رفتم و مانند دیگر ستیزندگان با استعمار و استبداد برای شکل دادن به نهضت مقاومت ملی کوشا بودم که دادرسی از مصدق بزرگ‌آغاز شد. در روزنامه‌ها خواندم که در اوج اقتدار شاه، دکتر صدیقی در پیش درآمد گواهی یا گفتار خود در آن دادگاه فرمایشی گفته است "من از شاه نه بیم دارم و نه امید". در آنجا پی بردم در

وسر من ایشان مایه گزیده است. بسیاری از شخصیت‌های سیاسی آشکارا به یک حیوان سی‌ای ابرار باسندی می‌کنند و حتی به واسطی حرب‌ها در می‌آیند. بسیاری دیگر آشکارا از دانش یک‌حیوان بینی دم می‌زنند اما از برآیند گفتارها، نوشتارها و کردارهای آنان می‌توان به‌حیوان بینی که دارند پی برد. به گمان من دکتر صدیقی، همچون بی‌توای خود مصدق بزرگ، یک‌مل‌گرای ناب بود.

بخشی از برنامه‌های کلاس‌های آموزشی حرب ملت ایران که من واسه به‌آن هستم، برداشت شده از درس‌های جامعه‌شناسی دکتر صدیقی است - تاکنون که شاید از سی‌وپنج سال پیش - به همین دلیل آن پژوهشگر فرهیخته و سیاستگر روشن من و نمادهمسانی اندیشه و کردار را در تسلیمی که به همه ایرانیان گفتم "یگانه دوران" خواندم.

آشنایی با چهره فرهنگی و سیاسی دکتر صدیقی برای من از حلی دورآغاز شده است و هرروز به این انسان والا باوری باسیر بافتم.

در دوره‌ای که روی پایان‌نامه‌دانشگاهی خودکار می‌کردم، به‌کناسی از سیف آزاد زیر نام "دموکراسی و آزادی درهند" دست‌یافتم. در آن‌کتاب درعکسی در کنار گاندی و نهرو که بسیار مورد ستایش من بودند، دکتر صدیقی هم قرار داشت - درکنفرانس ملل آسیایی در دهلی به‌سال ۱۳۲۶ - فکر کردم

داریوش فروهر به‌عنوان یکی از فعالان و کوشندگان جنبه ملی از سالیان دراز و برای چند نسل از ایرانیان، چهره‌ای آشنا است. زندگی سیاسی داریوش فروهر و سوبزه باورهای او درباره ناسیونالیزم همواره بحث‌های بسیار برانگیخته است.

از رهبری حزب ملت ایران، عضویت در شورای عالی جنبه ملی تا وزارت کار در کابینه مهدس بازرگان و پس از آن، داریوش فروهر زندگی سیاسی بر فراز و نشیبی داشته است. در سال‌های اخیر، داریوش فروهر سکوت را چون نوعی واکنش برگزیده است اما سخن‌گفتن از دکتر صدیقی در این روزگار چندان پرارزش بوده است که فروهر در گفت‌وگو با آدینه سکوت خود را شکسته است.

● در زندگی سیاسی خود کمتر کسی را در چنان پایداری ستوده‌اید که دکتر صدیقی را. مانوجه به آنکه با بسیاری از رهبران سیاسی ایران آشنا بوده‌اید، احترام ویژه‌ای که برای دکتر صدیقی قائلید چه دلایلی دارد؟ و فرآیند زندگی سیاسی او را چگونه می‌بینید؟

ریشه باور من به دکتر صدیقی از دید و پیش کلی که نسبت به‌حیوان هستی‌داشت



دوم پیکارهای جنبه ملی شکل دیگری می‌گرفت. همچنانکه گفتم در آن هنگام من در زندان بودم ولی به پیشنهاد دکتر صدیقی به وابستگی شورای نویناد جنبه ملی برگزیده شدم و پس از آزادی بیدرنگ به کوشندگان پیوستم.

درگرودار کارآوریهایی که برای زنده داشت حقوق مردم به پیشگامی جنبه ملی دوم انجام می‌گرفت باز هم دوسه بار دکتر صدیقی به زندان افتاد و هربار استوارتر به میان مردم بازگشت.

هنگامی که شاه، بازی نازهای را که بعدها انقلاب سفید نام گرفت، آغاز نمود و جنبه ملی با شعار "اصلاحات آری، دیکتاتوری نه" در برابر آن جهت‌گیری کرد، بیشتر رهبران و گردانندگان جنبه ملی دستگیر گردیدند و این‌واپسین بار بود که من با دکتر صدیقی هم‌زندان شدم. در این زندان هم شخصیت سیاسی استثنایی دکتر صدیقی بخوبی نمایان بود.

از همین هنگام بود که میان دکتر صدیقی و شماری از رهبران جنبه ملی ناسازواریهایی پدید آمد که تا پایان دوران زندان در نیمه شهر یوریکه‌ها رو سیصد و چهل و دو ساله یافت و سرانجام این ناسازواریها به آزرده‌گی و کناره‌گیری عملی ایشان از جنبه ملی دوم کشید و ایشان دیگر در نشستهای شورا و هیات اجرایی شرکت نکردند.

از آن پس اختلاف در درون جنبه ملی بالا گرفت و اندکی بعد دکتر مصدق طرح سازمانی آنرا نارضا تلقی کرد و برنامه‌های تازه‌ای برای پدیدآوردن یک سازمان فراگیر ارائه داد.

در کوششهای بعدی برای پدید آوردن جنبه ملی سوم، دکتر صدیقی به دلیل همان آزرده‌گی‌ها شرکت نداشت اما برغم کار ماندن، به همه‌اندرز و آمد می‌داد که کار را دنبال کنند، من خود در این دوره‌ها شوق‌های ایشان برخوردار بودم.

روز ساه مرگ مصدق در میان کسانی که با شتاب خود را به احمدآباد رساندند، دکتر صدیقی نجم‌اندوه و سوگواری بود.

در پایان‌های سال یکهزار و سیصد و پنجاه و پنج، زمانی که کوششهای تازه‌ای برای شکستن جو اختناق آمیز کشور و هماهنگ نمودن نیروهای ضد دیکتاتوری آغاز کردم، به نخستین کسی که به همراه دوست‌ترزمدهام "حسن شاه‌حسینی" مراجعه نمودم، دکتر صدیقی بود ولی ایشان هنوز آزرده خاطر می‌نمود و خود را دورنگهداشت.

با این‌همه دکتر صدیقی در گرودار حرکت‌هایی که به انقلاب انجامید پیوسته به آرمان‌های ملی پای‌بند و با نخنگان گروه‌های اجتماعی گوناگون در نشست و برخاست بود و بسیاری از پیش‌نهادهای همکاری را که برای دیگر شخصیت‌های سیاسی

پشت دیوارهای زندان هم، هستندشیر مردانی که می‌غرند. مدتی بعد پس از این در آن درزدهای چند ماهه، دستگیر شدم و به زندان لشکر دوزرهی افتادم. ساعتی بعد از درون سلولم، دکتر صدیقی را دیدم که با ایست ویژه‌ای از راهرو می‌گذشت.

در آن زندان از دکتر صدیقی در ذهن من این تصویر به وجود آمد که او در میان یاران مصدق "تافته جدا بافته‌ای" است. پای‌بندی براندیشه‌ها، مهربانی، پاک‌زگی و اندرزدهی بهنگام به دیگر زندانیان به او حالتی استثنایی داده بود.

شرح همه آنچه از آن روزان و شبان سخت‌گذر بریادم مانده از حوصله گفتگوی کنونی بیرون است و تنها یکی دو مورد را پیش می‌کشم.

زمانی که کریم‌پور شیرازی آن روزنامه نگار، جان باخته در برابر کیفرخواست اعدام سرتیب آزموده، جلاد که دادستان ارتش بود به اعتصاب غذا دست زد، بسیاری از زندانیان از نزدیک شدن به اتاق او پرهیز می‌کردند. آن اتاق از اتفاق در کنار اتاق دکتر صدیقی قرار داشت. گرچه در آن هنگام اساد برغم زندانی بودن سرگرم فراهم داشتن نوشتارهایی برای هزاره بوعلی سینا بود، هرروز به کریم پور شیرازی سر می‌زد و به نیرومندسازی روحیه او می‌پرداخت و از من که با کریم پور نزدیکی بیشتری داشتم و می‌کوشیدم او را تسکین دهم، می‌خواست تا کار خود را بی‌محابا دنبال کنم و سرانجام در میان آنها بگریه و سوسه بیغام برنده دکتر صدیقی، سرتیب تصور بختیار فرماندار نظامی وقت را به زندان و به بالین کریم پور کشاند و اعتصاب غذای او پایان گرفت.

به یاد دارم در پیدائی نخستین نشانه‌های شکجه‌گری گماشتگان فرمانداری نظامی در آن زندان، کسی که از میان رهبران ملی‌المندتر با استواری برخاش می‌کرد، دکتر صدیقی بود. به نظر من یکی از علت‌های به‌دادرسی کشانده نشدن دکتر صدیقی، منش آن بزرگوار بود که دوست و دشمن را به احترام گذاردن وامی‌داشت.

جندی بعد هردو به تقریب همزمان، از زندان آزاد شدیم ولی در همان مدت هم‌زندانی بودن شیفتگی من به دکتر صدیقی پاگرفته بود.

زمان کوتاهی پس از آزادی، دکتر صدیقی با شخصیت‌های سیاسی و حزب‌های هوادار مصدق بزرگ‌رابطه تنگاتنگ برقرار کرد و با برخوردار از احترام همگان، برای شکل دادن دوباره به جنب ملی ایران به تلاش پرداخت. سرانجام در پی کوشش‌های بسیار، بهنگامی که من از جندی پیش در زندان بسر می‌بردم جنبه ملی دوم پدید آمد. برداشتم از بررسی گذشته آنسکه اگر بگیریها و یا - ستاری‌های دکتر صدیقی نبود چه‌بسا دوره

اغواکننده از آب درآمد با سنجیدگی رد کرد.

پس از پیروزی انقلاب، دکتر صدیقی که سخت نگران آینده ایران بود به پیشنهاد و بافتاری یاران نزدیک و رزمده خود آماده شد که با جنبه ملی چهارم همکاری کند و در چند نشست شورای آن شرکت نمود ولی دیگر این سازمان گنجایش برخوردار از رهبری استوار ایشان را نداشت. به‌رروی من افتخار دارم که همواره از اندرز و رایزنی آن بزرگوار نزدیک به چهل سال، بهره‌بردم و حتی به‌هنگام اختلاف‌های سیاسی، بیشترین احترام را به ایشان گذاشتم و آن‌نصاف پاک‌زگی و مهربانی سر هرگز از رهنموددهی به من و حزب ملت ایران دریغ نورزید.

● دکتر مصدق در انتخاب وزیران کابینه خود معیارهایی داشته است، گروهی براساس شخصیت و گذشته سیاسی خود گزیده می‌شدند و گروهی بر مبنای مصلحت‌های روز و سازش‌های سیاسی. دکتر صدیقی، تا پیش از وزارت سابقه سیاسی مهمی نداشت و از آن گروه هم نبود که براساس مصلحت‌های روز و توازن نیروهای سیاسی به کابینه راه یافت. گزینش یک دانشگاهی برای وزارت کشور در یک دوره بحرانی که از همه سو بیم خطر بود، انتخاب درستی بود؟ یک دانشگاهی غیرسیاسی آیا توان آن را داشت که بحران‌های داخلی و کودتا را کنترل کند؟

نخست باید روشن شود که دکتر صدیقی تنها یک شخصیت فرهنگی نبود، ایشان پیشتر از آن هنگام در کارگرداندگی دستگاه‌های اداری تجربه داشت و سال‌ها مدیرکل دبیرخانه دانشگاه بود. دکتر مصدق پس از نخستین کابینه خود در انتخاب وزیران بیشترین ارزش را به یک رویکی، پاکیزگی اخلاقی و کارآمدی اداری می‌داد که به نظر من دکتر صدیقی در آن دو ویژگی نمونه بود و در ویژگی سوم به اندازه کافی شایستگی داشت.

دکتر صدیقی هم در دوران وزارت پست و تلگراف و هم در دوران وزارت کشور خود توانایی نشان داد و از انگشت شمار وزیرانی بود که دکتر مصدق تا پایان کار از آنها ابراز رضایت کرده است.

● گروهی بر آنند که گزینش ایشان صرفاً به دلیل آن بود که دکتر مصدق به دانشگاهیان خوشنام نظر داشت و گروهی دیگر اعتقاد دارند که شاه به وزارت کشور شخصیت‌های سیاسی مهم جبهه ملی تن نمی‌داد و از این روی وزارت دکتر صدیقی را که بی‌طرف بود ترجیح می‌داد. شما چه برداشتی از این مسأله دارید؟

دکتر صدیقی یک شخصیت فرهنگی برجسته در سطح جهانی بود و دکتر مصدق بی‌شک می‌خواست است از همکاری چنین کسانی بهره گیرد ولی به نظر من تعبیر دیگری که گفتید صحیح نیست. دکتر صدیقی نخست به وزارت پست و تلگراف و پس از سی‌سیر به وزارت کشور گمارده شد چون امتیازهای لازم را داشت. بعد از آن قیام ملی، شاه شکست خورده و درمانده، در جایگاه ابراز وجود نبود که بتواند در مورد گزینی نظر دهد.

● شما اشاره کردید که دکتر صدیقی نقش مهمی در سازماندهی جبهه ملی دوم داشت اما در زندان از جبهه ملی کناره گرفت و درباره دلیل این کناره‌گیری گفته شده است که دکتر صدیقی با مذاکره یا شاه مخالف بود و طرفدار آن بود که اعلامی علیه شاه و کشتار مردم در ۱۵ خرداد بحث شود و دیگران مخالف بوده و از این روی دکتر صدیقی رهبران جبهه را به اعمال دیکتاتوری و سازشکاری متهم و از جبهه کناره گرفت. برداشت شما از آن ماجرا چیست؟

با افسوس بسیار این راست است که در آن هنگام گفتگوهایی در زندان با بعضی از رهبران آغاز شد تا شاه با گرفتن امتیازهایی به جبهه ملی آزادی عمل دهد.

شماری از وابستگان شورا با این برنامه ناسازواری نشان دادند. دکتر صدیقی که به همراه الهیار صالح و دکتر کریم سنجابی در گفتگو با فرستاده شاه شرکت داشت از روند کار راضی نبود. با پدید آمدن خیزش پانزدهم

خرداد و آن کشتار جمعی وحشتناک خشنودی ایشان نمایان تر شد.

من به یاد نمی‌آورم سخن از اعلامیه خاصی به میان آمده باشد. به نظر من دلیل اصلی جدایی ایشان را از جبهه ملی می‌توان ناخشنودی از ترکیب رهبری تلقی کرد اما نقطه عطف تصمیم به کناره‌گیری، اعتراض به کشتار جمعی مردم و اهانت به مرجع تقلید شیعیان بود ولی در هر حال آن گفتگوها هم دیگر دنبال نشد.

دکتر صدیقی هر روز رویدادها را یادداشت می‌کرد و این یادداشتها را به صورت فیش در می‌آورد. سرانجام روزی آنها در دسترس مردم قرار خواهد گرفت و با دقتی که در آن پژوهشگر فرهیخته سراغ دارم، همه موضوع‌ها روشن خواهد شد.

● شما هم با دکتر صدیقی آشنا بودید و هم مردی سیاسی هستید، از دکتر صدیقی همگان به عنوان مردی یاد می‌کنند که سر اعتقادات خود پای می‌فشرد. در شخصیت دکتر صدیقی تناقضی است. ایشان تاحیه ملی دوم یکی از فعالان صحنه سیاسی ایران بودند و پس از آن ناگهان نه فقط از جبهه ملی که از فعالیت سیاسی سازمان یافته کناره‌گیری کردند. مرد سیاسی در هر شرایطی راه خود را دنبال می‌کند اما چندی که دکتر صدیقی با آن بایمردی که دراو بود سیاست رابه‌یکباره کنار نهاد؟

به نظر من دکتر صدیقی شوهای ویژه خود داشت. من نمی‌دانم که دکتر صدیقی دل از سیاست و دخالت در سرنوشت مردم کنده باشد. من خودم بارها جبهه‌ساز انقلاب و جبهه‌ساز آن در جهت‌گیریهای سیاسی از رهبر و رهبرهای ایشان برخوردار شده‌ام (اعتماد دکتر صدیقی به سخنی دست می‌آورد. سیاستگران یک دست هستند. من به شخصیت‌های سیاسی که در هیچ هنگامی خاموشی برنگزیده و همواره برخاسته‌اند و در ارج بسیاری هم اما گاه خاموشی و کناره‌گیری را از بویای سیاسی برده‌تر می‌دانم. به گمان من دکتر صدیقی از آن فعالان سیاستگران بود که بعد از سال فرصت سیاسی نمی‌رفت، فرصت سیاسی باید دنبال دکتر صدیقی بی‌آمد.

در پایان این گفتگو باید بگویم افسوس که اکنون آن بزرگ، آن سرو بالای ایران زمین درون خاک جای گرفته است ولی نام و یاد جاودانه‌اش گنجینه‌ای گرانبها برای همه فرزندان بیدار دل این سناخاک خدایی بویژه ملتگرایان است.

فرصت پدید آمده را غنیمت می‌شمارم و به عنوان یک سرباز جنبش ملی ایران که به انقلاب پیوست و بر سر نگهداشت جدول ارزشهای آن پای فشرد، از این همه شورمندی مردم قدرشناس در بزرگداشت دکتر غلامحسین صدیقی، سپاسگزاری می‌نمایم. ■

یحیی مهدوی

پژوهندهای

اهل طلب

درست ده سال پیش از نیم قرن پیش از این، اوایل سال تحصیلی ۱۳۰۶-۱۳۰۷ و پس از سالها تحصیل در خانه به نحو انفرادی در نزد معلمان خصوصی و بعد از گذراندن امتحانات سیکل اول متوسطه و کلاس چهارم ادبی در قمی و بعد تعطیلات تابستانی همان سال تازه از محیط کوچک و بسته خانه بیرون می‌آمدم و به کمره اجناسی بر گنجه نام مدرسه در نشون که همه چیز آن برای من تازه‌گی داشت یا می‌گذاشتم تا با کسانی که در آنجا هیچ گونه سابقه آشنائی نداشتیم در کلاس پنجم ادبی حضورم باشم. محصلان آن کلاس که شده آنان از حدود شانزده هجده نفر تجاوز نمی‌کرد اکثری نسبت کم یکی دو طالب هم مدرسه و مدرسه‌ای بوده بودند و من تازه وارد بودم و هیچ آشنائی نداشتیم و غریب و غریبه‌ای به حیوان همیشه‌ای نمایان عنوان گفتم و کم‌کم هم غائب آن فرد پدید آمدند و هم من با همه جهان بگری آشنا و هم‌سخن بودم و در نظرم همسرخسان این خاطره ساز و به اصطلاح رنگه مانده است که روزی در ایوان نشانی کلاس یکی از هم‌کلاسیان تازه را با جوانی لاغر اندام کشیده قامت سرگرم بخت و میانه یافتیم. پس از مختصر معاوضه‌ای سزوخه و ده صحبت نمودم که در دهان کوچک این شاگرد سابق چهارم مجلس سخنان سنجیده فوایدی جاگش از مطالعه در تاریخ ایران و ادبیات فارسی شنیده و با طابقت بیرون می‌آید.

آثار ادب فارسی و منابع تاریخ ایران در آن روزگاران جز نمانده که جابجا سنگی خورده بود و چندانی که در خارج از ایران خصوصاً در ایلات استوارانه از قلمرو گیسو جنوب استقادتک شده بود و به دشواری به ایران می‌رسید، بقیه شناخته و ناشناخته در کتابخانه‌های خصوصی در ایران و کتابخانه‌های عمومی در خارج از ایران محفوظ بود. شاید تنها کتابخانه عمومی در تهران کتابخانه کوچک معارفه مغربه کتابخانه ملی فعلی بود که در آن زمان در کتابخانه‌های خصوصی به عبارت قدیم ذابالغیون جای داشت. کتابخانه‌های دیگری هم نیمه‌عمومی و نیمه‌خصوصی مانند کتابخانه مجلس

گفتگوی داریوش فروهر با سردبیر نشریه آدینه فرج سرکوهی در بزرگداشت دکتر صدیقی

گزارشگر: در زندگی سیاسی خود، کمتر کسی را در چنان پایه‌ای ستوده‌اید که دکتر صدیقی را. با توجه به آنکه با بسیاری از رهبران سیاسی ایران آشنا بوده‌اید، احترام ویژه‌ای که برای دکتر صدیقی قائلید چه دلایلی دارد؟ و فرایند زندگی سیاسی او را چگونه می‌بینید؟

داریوش فروهر: ریشه‌ی باور من به دکتر صدیقی از دید و بینش کلی که نسبت به جهان هستی داشت و نیز منش ایشان مایه گرفته است. بسیاری از شخصیت‌های سیاسی آشکارا به یک جهان‌بینی ابرار پای‌بندی می‌کنند و حتی به وابستگی حزب‌ها در می‌آیند؛ بسیاری دیگر آشکارا از داشتن یک جهان‌بینی دم نمی‌زنند، اما از برآیند گفتارها، نوشتارها و کردارهای آنان می‌توان به جهان‌بینی‌ای که دارند پی برد. به گمان من، دکتر صدیقی، همچون پیشوای خود مصدق بزرگ، یک ملت‌گرای ناب بود.

بخشی از برنامه‌های کلاس‌های آموزشی حزب ملت ایران، که من وابسته به آن هستم، برداشت‌شده از درس‌های جامعه‌شناسی دکتر صدیقی است - نه اکنون، که شاید از سی‌وپنج سال پیش. به همین دلیل، آن پژوهشگر فرهیخته و سیاستگر روشن‌بین و نماد همسایگی اندیشه و کردار را در تسلیتی که به همه‌ی ایرانیان گفتم «یگانه‌ی دوران» خواندم.

آشنایی با چهره‌ی فرهنگی و سیاسی دکتر صدیقی برای من از خیلی دور آغاز شده است و هر روز به این انسان والا باوری ناب‌تر یافته‌ام.

در دوره‌ای که روی پایان‌نامه‌ی دانشگاهی خود کار می‌کردم، به کتابی از سیف آزاد زیر نام دموکراسی و آزادی در هند دست یافتم. در آن کتاب، در عکسی در کنار گاندی و نهرو، که بسیار مورد ستایش من بودند، دکتر صدیقی هم قرار داشت - در کنفرانس ملل آسیایی در دهلی به سال ۱۳۲۶. فکر کردم این مرد باید ارزش ویژه‌ای داشته باشد که همنشین آن چنان بزرگانی گردد.

در گیرودار پیروزی جنبش ملّی کردن صنعت نفت و نخست‌وزیری دکتر مصدق، در یکی از تغییرهای کابینه، دکتر صدیقی به وزارت پست و تلگراف و، پس از قیام ملّی سی تیر، به وزارت کشور برگزیده شد. در آن هنگام، این گزینش در ذهن من جلوه‌ای مانند دیگر گزینش‌ها داشت؛ اما هنگامی که کودتای بیست‌وهشتم مرداد رخ داد و دکتر مصدق از خانه‌اش بیرون آمد و سپس خود را در اختیار کودتاگران قرار داد و خبر یافتم دکتر صدیقی یکی از دو تنی بوده که در آن هنگامه‌ی سخت لحظه‌ای دکتر مصدق را ترک نکرده و وفادارانه با او مانده و به زندان رفته است، بر این شیوه آفرین گفتم.

گزارشگر: نفر دوم که بود.

داریوش فروهر: دکتر شایگان بود. از آن هنگام، دکتر صدیقی به زندان افتاد. من از شامگاه روز سیاه بیست‌وهشتم مرداد، گریخته از چنگ کودتاگران، خانه‌به‌خانه می‌رفتم و، مانند دیگر ستیزندگان با استعمار و استبداد، برای شکل دادن به نهضت مقاومت ملّی کوشا بودم که دادرسی از مصدق بزرگ آغاز شد. در روزنامه‌ها خواندم که در اوج اقتدار شاه دکتر صدیقی در پیش درآمد گواهی یا گفتار خود در آن دادگاه فرمایشی گفته است: «من از شاه نه بیم دارم و نه امید.» در آنجا پی بردم در پشت دیوارهای زندان هم هستند شیرمردانی که می‌غرند. مدتی بعد و پس از این در و آن در زندان‌های چندماهه، دستگیر شدم و به زندان لشکر دو زرهی افتادم. ساعتی بعد،

از درون سلولم، دکتر صدیقی را دیدم که با ابهت ویژه‌ای از راهرو می‌گذشت. در آن زندان، از دکتر صدیقی در ذهن من این تصویر به وجود آمد که او در میان یاران مصدق تافته‌ی جدابافته‌ای است. پای‌بندی بر اندیشه‌ها، مهربانی، پاکیزگی و اندرزه‌ی بهنگام به دیگر زندانیان به او حالتی استثنائی داده بود. شرح همه‌ی آنچه از آن روزان و شبان سخت‌گذر بر یادم مانده از حوصله‌ی گفتگوی کنونی بیرون است و تنها یکی دو مورد را پیش می‌کشم.

زمانی که کریم‌پور شیرازی، آن روزنامه‌نگار جان‌باخته، در برابر کیفرخواست اعدام سرتیپ آزموده‌ی جلا، که دادستان ارتش بود، به اعتصاب غذا دست زد، بسیاری از زندانیان از نزدیک شدن به اتاق او پرهیز می‌کردند. آن اتاق از اتفاق در کنار اتاق دکتر صدیقی قرار داشت. گرچه در آن هنگام استاد به‌رغم زندانی بودن سرگرم فراهم داشتن نوشتارهایی برای هزاره‌ی بوعلی سینا بود، هر روز به کریم‌پور شیرازی سر می‌زد و به نیرومندسازی روحیه‌ی او می‌پرداخت و از من، که با کریم‌پور نزدیکی بیشتری داشتم و می‌کوشیدم او را تسکین دهم، می‌خواست تا کار خود را بی‌محابا دنبال کنم؛ و سرانجام، در میان آن همه بگیروبیند، دکتر صدیقی سرتیپ تیمور بختیار، فرماندار نظامی وقت، را به زندان و به بالین کریم‌پور کشاند و اعتصاب غذای او پایان گرفت. به یاد دارم، در پیدایی نخستین نشانه‌های شکنجه‌گری گماشتگان فرمانداری نظامی در آن زندان، کسی که از میان رهبران ملی‌سالمدتر با استواری پرخاش می‌کرد دکتر صدیقی بود. به نظر من، یکی از علت‌های به دادرسی کشانده نشدن دکتر صدیقی منش آن بزرگوار بود که دوست و دشمن را به احترام گذاردن وامی‌داشت.

چندی بعد، هر دو به‌تقریب همزمان از زندان آزاد شدیم؛ ولی در همان مدت هم‌زندان‌بودن شیفتگی من به دکتر صدیقی پا گرفته بود.

زمان کوتاهی پس از آزادی، دکتر صدیقی با شخصیت‌های سیاسی و حزب‌های هوادار مصدق بزرگ رابطه‌ی تنگ‌بند برقرار کرد و، با برخورداری از احترام همگان، برای شکل دادن دوباره به جنبش ملی ایران به تلاش پرداخت. سرانجام، در پی کوشش‌های بسیار، به هنگامی که من از چندی پیش در زندان به‌سرمی‌بردم، جبهه‌ی ملی دوم پدید آمد. برداشتم از بررسی گذشته آن است که، اگر پیگیری‌ها و پافشاری‌های دکتر صدیقی نبود، چه‌بسا دوره‌ی دوم پیکارهای جبهه‌ی ملی شکل دیگری می‌گرفت. همچنان که گفتم، در آن هنگام، من در زندان بودم؛ ولی به پیشنهاد دکتر صدیقی به وابستگی شورای نوین‌یاد جبهه‌ی ملی برگزیده شدم و، پس از آزادی، بی‌درنگ به کوشندگان پیوستم.

در گیرودار کارآوری‌هایی که برای زنده‌داشت حقوق مردم به پیشگامی جبهه‌ی ملی دوم انجام می‌گرفت، باز هم دو سه بار دکتر صدیقی به زندان افتاد و هر بار استوارتر به میان مردم بازگشت. هنگامی که شاه بازی تازه‌ای را، که بعدها «انقلاب سفید» نام گرفت، آغاز نمود و جبهه‌ی ملی با شعار «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» در برابر آن جهت‌گیری کرد، بیشتر رهبران و گردانندگان جبهه‌ی ملی دستگیر گردیدند؛ و این واپسین بار بود که من با دکتر صدیقی هم‌زندان شدم. در این زندان هم، شخصیت سیاسی استثنائی دکتر صدیقی به‌خوبی نمایان بود.

از همین هنگام بود که میان دکتر و شماری از رهبران جبهه‌ی ملی ناسازواری‌هایی پدید آمد که تا پایان دوران زندان، در نیمه‌ی شهریور یک‌هزار و سیصد و چهل و دو، دنباله یافت؛ و سرانجام این ناسازواری‌ها به آزرده‌گی و

کنارگیری عملی ایشان از جبهه ملی دوم کشید و ایشان دیگر در نشست‌های شورا و هیئت اجرائیه شرکت نکردند.

از آن پس، اختلاف در درون جبهه ملی بالا گرفت؛ و اندکی بعد دکتر مصدق طرح سازمانی آن را نارسا تلقی کرد و برنامه تازه‌ای برای پدید آوردن یک سازمان فراگیر ارائه داد.

در کوشش‌های بعدی برای پدید آوردن جبهه ملی سوم، دکتر صدیقی به دلیل همان آزدگی‌ها شرکت نداشت؛ اما به‌رغم کنار ماندن، به همه اندرز و امید می‌داد که کار را دنبال کنند. من خود در این دوره از تشویق‌های ایشان برخوردار بودم.

روز سیاه مرگ مصدق، در میان کسانی که با شتاب خود را به احمدآباد رساندند، دکتر صدیقی تجسم اندوه و سوگواری بود.

در پایان‌های سال یک‌هزار و سیصد و پنجاه و پنج، زمانی که کوشش‌های تازه‌ای برای شکستن جو اختناق آمیز کشور و هماهنگ نمودن نیروهای ضد دیکتاتوری آغاز کردم، به نخستین کسی که به همراه دوست رزمنده‌ام، حسین شاه‌حسینی، مراجعه نمودم دکتر صدیقی بود؛ ولی ایشان هنوز آزد مخاطر می‌نمود و خود را دور نگه داشت. با این همه، دکتر صدیقی در گیرودار حرکت‌هایی که به انقلاب انجامید پیوسته به آرمان‌های ملی پای‌بند و با نخبگان گروه‌های اجتماعی گوناگون در نشست و برخاست بود و بسیاری از پیشنهادها همکاری را، که برای دیگر شخصیت‌های سیاسی اغواکننده از آب در آمد، با سنجیدگی رد کرد.

پس از پیروزی انقلاب، دکتر صدیقی، که سخت نگران آینده ایران بود، به پیشنهاد و یا پافشاری یاران نزدیک و رزمنده‌ی خود آماده شد که با جبهه ملی چهارم همکاری کند و در چند نشست شورای آن شرکت نمود؛ ولی دیگر این سازمان گنجایش برخوردار از رهبری استوار ایشان را نداشت. به هر روی، من افتخار دارم که همواره از اندرز و رایزنی آن بزرگوار، نزدیک به چهل سال، بهره بردم؛ و، حتی به هنگام اختلاف‌های سیاسی، بیشترین احترام را به ایشان گذاشتم؛ و آن نماد پاکیزگی و مهربانی نیز هرگز از رهنمودهای من و حزب ملت ایران دریغ نورزید.

گزارشگر: دکتر مصدق در انتخاب وزیران کابینه‌ی خود معیارهایی داشته است: گروهی بر اساس شخصیت و گذشته‌ی سیاسی خود گزیده می‌شدند و گروهی بر مبنای مصلحت‌های روز و سازش‌های سیاسی. دکتر صدیقی تا پیش از وزارت سابقه‌ی سیاسی مهمی نداشت و از آن گروه هم نبود که بر اساس مصلحت‌های روز و توازن نیروهای سیاسی به کابینه راه یافت. گزینش یک دانشگاهی برای وزارت کشور در یک دوره‌ی بحرانی، که از همه سو بیم خطر بود، انتخاب درستی بود؟ یک دانشگاهی غیرسیاسی آیا توان آن را داشت که بحران‌های داخلی و کودتا را کنترل کند؟

داریوش فروهر: نخست باید روشن شود که دکتر صدیقی تنها یک شخصیت فرهنگی نبود. ایشان پیش‌تر از آن هنگام در کار گرداندگی دستگاه‌های اداری تجربه داشت و سال‌ها مدیرکل دبیرخانه‌ی دانشگاه بود. دکتر مصدق پس از نخستین کابینه‌ی خود در انتخاب وزیران بیشترین ارزش را به یكرویی، پاکیزگی اخلاقی و کارآمدی اداری می‌داد که، به نظر من، دکتر صدیقی در آن دو ویژگی نمونه بود و، در ویژگی سوم، به اندازه‌ی کافی شایستگی داشت.

دکتر صدیقی هم در دوران وزارت پست و تلگراف و هم در دوران وزارت کشور خود توانایی نشان داد و از

انگشت‌شمار وزیرانی بود که دکتر مصدق تا پایان کار از آنها ابراز رضایت کرده است.

گزارشگر: گروهی برآن‌اند که گزینش ایشان صرفاً به دلیل آن بود که دکتر مصدق به دانشگاهیان خوش‌نام نظر داشت؛ و گروهی دیگر اعتقاد دارند که شاه به وزارت کشور شخصیت‌های سیاسی مهم جبهه تن نمی‌داد؛ و، از این رو، وزارت دکتر صدیقی را، که بیطرف بود، ترجیح می‌داد. شما چه برداشتی از این مسئله دارید؟

داریوش فروهر: دکتر صدیقی یک شخصیت فرهنگی برجسته در سطح جهانی بود و دکتر مصدق بی‌شک می‌خواست است از همکاری چنین کسانی بهره‌گیرد؛ ولی به نظر من تعبیر دیگری که گفتید صحیح نیست. دکتر صدیقی نخست به وزارت پست و تلگراف و پس از سی تیر به وزارت کشور گمارده شد، چون امتیازهای لازم را داشت. بعد از قیام ملی، شاه شکست‌خورده و درمانده در جایگاه ابراز وجود نبود که بتواند در مورد گزینشی نظر دهد.

گزارشگر: شما اشاره کردید که دکتر صدیقی نقش مهمی در سازمان‌دهی جبهه ملی دوم داشت، اما در زندان از جبهه ملی کناره گرفت؛ و درباره‌ی دلیل این کناره‌گیری گفته شده است که دکتر صدیقی با مذاکره با شاه مخالف بود و طرفدار آن بود که اعلامیه‌هایی علیه شاه و کشتار مردم در ۱۵ خرداد پخش شود و دیگران مخالف بوده و، از این رو، دکتر صدیقی رهبران جبهه را به اعمال دیکتاتوری و سازش‌کاری متهم و از جبهه کناره گرفت. برداشت شما از آن ماجرا چیست؟

داریوش فروهر: با افسوس بسیار این است که در آن هنگام گفتگوهایی در زندان با بعضی از رهبران آغاز شد تا شاه با گرفتن امتیازهایی به جبهه ملی آزادی عمل دهد. شماری از وابستگان شورا با این برنامه ناسازواری نشان دادند. دکتر صدیقی، که به همراه اللهیار صالح و دکتر کریم سنجابی در گفتگو با فرستاده‌ی شاه شرکت داشت، از روند کار راضی نبود. با پدید آمدن خیزش پانزدهم خرداد و آن کشتار جمعی وحشتناک، ناخشنودی ایشان نمایان‌تر شد.

من به یاد نمی‌آورم سخن از اعلامیه‌ی خاصی به میان آمده باشد. به نظر من، دلیل اصلی جدایی ایشان را از جبهه ملی دوم می‌توان ناخشنودی از ترکیب رهبری تلقی کرد؛ اما نقطه‌ی عطف تصمیم به کناره‌گیری اعتراض به کشتار جمعی مردم و اهانت به مرجع تقلید شیعیان بود؛ ولی در هر حال آن گفتگوها هم دیگر دنبال نشد.

دکتر صدیقی هر روز رویدادها را یادداشت می‌کرد و این یادداشت‌ها را به صورت فیش درمی‌آورد. سرانجام روزی آن‌ها در دسترس مردم قرار خواهند گرفت و، با دقتی که در آن پژوهشگر فرهیخته سراغ دارم، همگی موضوع‌ها روشن خواهد شد.

گزارشگر: شما هم با دکتر صدیقی آشنا بودید و هم مردی سیاسی هستید. از دکتر صدیقی همگان به عنوان مردی یاد می‌کنند که بر اعتقادات خود پای می‌فشرد. در شخصیت دکتر صدیقی تناقضی است: ایشان تا جبهه ملی دوم یکی از فعالان صحنه‌ی سیاسی ایران بودند و پس از آن ناگهان نه فقط از جبهه ملی، که از فعالیت سیاسی سازمان‌یافته کناره‌گیری کردند. مرد سیاسی در هر شرایطی راه خود را دنبال می‌کند؛ اما چه شد که دکتر صدیقی با آن پای‌مردی‌ای که در او بود سیاست را به یکباره کنار نهاد؟

داریوش فروهر: به نظر من، دکتر صدیقی شیوه‌ای ویژه‌ی خود داشت. من نمی‌پذیرم که دکتر صدیقی دل از سیاست و دخالت در سرنوشت مردم کنده باشد. من خودم بارها، چه پیش از انقلاب و چه پس از آن، در جهت‌گیری‌های سیاسی از رهنمودهای ایشان برخوردار شده‌ام. اعتماد دکتر صدیقی به سختی به دست می‌آمد.

سیاستگران یکدست نیستند. من به شخصیت‌های سیاسی‌ای که در هیچ هنگامی خاموشی برنگزیده و همواره پرخاشگر مانده‌اند ارج بسیار می‌نهم؛ اما گاه خاموشی و کناره‌گیری را از پویایی سیاسی برنده‌تر می‌دانم. به گمان من، دکتر صدیقی از آن قماش سیاست‌گزاران بود که به دنبال فرصت سیاسی نمی‌رفت، فرصت سیاسی باید دنبال دکتر صدیقی می‌آمد.

در پایان این گفتگو بگذارید بگویم آوخ که اکنون آن بزرگ، آن سروبالای ایران‌زمین درون خاک جای گرفته است! ولی نام و یاد جاودانه‌اش گنجینه‌ای گران‌بها برای همه‌ی فرزندان بیدار دل این نیاخاک خدایی، به‌ویژه ملت‌گرایان، است.

فرصت پدیدآمده را غنیمت می‌شمارم و، به عنوان یک سرباز جنبش ملّی ایران، که به انقلاب پیوست و بر سر نگه‌داشت جدول ارزش‌های آن پای فشرد، از این همه شورمندی مردم قدرشناس در بزرگداشت دکتر غلامحسین صدیقی سپاس‌گزاری می‌نمایم.